**ستیز از حرف تا عمل**

در ابتدا لازم هست از مجموعه تلاش‌هایی که برای انتشار نشریه ستیز در جهت بالابردن سطح آگاهی‌های سوسیالیستی طبقه کارگر و فعالین آن و نشر اخبار کارگری انجام می‌گیرد صمیمانه قدردانی گردد به این امید که ثمره همه این تلاشها و فعالیت‌های دیگر کوشندگان راه آزادی طبقه کارگر به نتایج درخشان صبح پیروزی منتج گردد زیرا همه ما نیز درهر شرایط موظف هستیم از گذاشتن هر خشتی روی خشت دیگر در راه  آزادی و برابری انسانها با همه قدرت و توان خویش حمایت کنیم.  
نقد فعالان کارگری ضدسرمایه داری گیلان) که خود البته دارای نواقص و ایراداتی جدی است( را به نشریه ستیز و مطالب آن و نیز جوابیه ستیز به آن را خواندیم حقیقتا آنچه بیشتر به نظر آمد و البته مایه نگرانی، علاوه بر فقر تئوریک ارائه اسلوب نادرست و بی توجهی به پرنسیبهای مورد نیاز برای یک مبارزه نظری است و این بویژه برای نشریه ای بسیار باعث تاسف است  که می‌خواهد و قرار بود محلی برای نقد جریان‌های مختلف سیاسی در فضایی آرام و دموکراتیک باشد و خود را " بی صبرانه منتظر نقد" می دید و البته دنبال " کم گویی و گزیده گویی" بود این امر  برای کمونیستها و فعالین چپ اصلا زیبنده نیست.  
احترام به مخاطب، مستدل و اصولی سخن گفتن و در فضایی بی تنش و بدون ایراد اتهام، پیرامون اختلاف نظرات فیمابین، بحث را به پیش بردن از ممیزه های یک مبارزه نظری کمونیستی و با پرنسیب است که حداقل از دست اندرکاران نشریه ستیز با آن شرح وظایفی که برای خود بر شمرده بودند، انتظار می رفت.

در جوابیه به فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان بارها آنان را " آشفته"  و " آزاردیده" و" برآشفته" و "سرشار از نفرت"  و به "چیزی در چنته نداشتن"  "کم خوانده و پرگو"  اطلاق نمودند و برخوردشان را همراه با " خشم و عصبیت" و "عصبانیت" خواندند و آنها را به "جنگ با مارکسیسم" و " نفرت از میراث مارکسیسم" متهم کردند، نقد آنان به خود را "سوال پیچ کردن به سبک امتحان شفاهی درمدرسه از موضع بالا و طلبکارانه و تفتیش عقاید به سبک کلیسای کاتولیک (انگیزاسیون)  تشبیه نموده اند، آنها را با محمد قوچانی و روزنامه کیهان و شریعتمداری قیاس نمودند و یا عنوان کردن "سن متوسط زیر چهل سال خود عادت‌های کهنه و دوستی‌ها و کینه ها و دشمنی های محفلی و اکتیویستی" را نکوهش کردند.

هیات تحریریه ستیز در این جوابیه بارها خود و نویسندگان اش را فروتن خواندند اما درعین حال دلیلی برای توضیح دادن ندیدند ودر عوض طرف مقابل را به " اظهارفضل و نمایش میزان اطلاعات" و به " ژدانف"  روسی منسوب نمودند و از طرفی " بیست بار یک پاراگراف را خواندند و هیچ نفهمیدند و گمان بردند که لابد کاسبی کسانی را کساد کرده اند!!  
جای شگفتی است که این روش و ادبیات کسانی است که در صفحه ۱ شماره ۴ نشریه نوشته بودند:  
" متاسفانه این به یک عادت ناپسند در بین فعالان سیاسی و اجتماعی هم در آمده و نقد و طرح پرسش را اغلب نوعی تهدید و تخریب فرض می گیریم برای حفظ و گسترش فضای گفتگو و انتقاد به عنوان یک وظیفه، کمونیستها باید برخود واجب بدانند که حتی توهین و تخریب و یا نقد درست اما با لحن تند و زننده و هتاک را بشنوند و بخوانند و همزمان باید در گفتار خود تلاش کنند که از نقد هتاکانه و توهین آمیز دوری کنند و بین تضادهای درون خلق و تضادهای بیرونی تفاوت قائل باشند"   
از واژه خلق و آنچه از آن در اذهان ما در مورد پوپولیسم دوره انقلاب ۵۷ بیاد داریم فعلا میگذریم و در همان صفحه و همان شماره این نکته درست را می‌خوانیم:

" ما باید بیاموزیم که نمی توان و نباید جلو جوشش افکار و طرح پرسشهای مختلف را گرفت .......پس باید از همه بردبارتر باشیم"

و در سرمقاله شماره اول، نشریه خود را اینگونه معرفی نمودید:

" اینجا محل تلاقی و گفتگو و نقد میان خطوط مختلف خواهد بود و ما تمام تلاش خود را خواهیم کرد تا فضای دموکراتیکی برای طرح دیدگاههای مختلف سوسیالیستی و نقد بی تعارف و بی پرده اندیشه ها وعقاید یکدیگر فراهم کنیم."  
حال از رفقای عزیزمان) که متوسط سن آنها به چهل سال هم نمی رسد و قاعدتا می بایست حافظه بهتری داشته باشند) می پرسیم چگونه درحالیکه تنها ۵ شماره از انتشار نشریه گذشته این نکته ها را که می باید آویزه گوش می کردید فراموش کرده و با این شیوه و ادبیات با مخالف خود برخورد می کنید آیا به این شیوه میخواهید فضای مناسب و دموکراتیکی برای انعکاس نظرات گرایشات چپ و کارگری ایجاد کرده و به پیش برید!! و این تضاد بین حرف و عمل خود را چگونه پاسخ می‌دهید  و اگر همه ادعاهای شما را با همین ملاک بسنجیم در کدام نقطه خواهیم بود و به چه نتایج دردناک خواهیم رسید، طرح و شرح وظایفی بزرگ همچون ایجاد جبهه واحد سوسیالیستی می طلبد که در برخورد به انتقادات، نظرات مخالف و ناملایمات احنمالی خودداری و سعه صدر بیشتری داشته باشید ما شما را جدا به این مسیر اصولی، سازنده و کمونیستی فرا می خوانیم  
در حال آنچه که به عنوان نقد فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان ارائه شده ) با همه ایراداتی که دارد ( موجب گردید تا در جوابیه مرزهای ابهام و پرده پوشی و نشستن روی دو صندلی را به کناری نهاده و روشن تر و شفاف تر نظرات سیاسی خود را ) که در واقع همان تحلیل های مازیار رازی است ( بیان نمایید ) در حقیقت عدو سبب خیر شده ( که البته این خود فی النفسه نکته مثبتی است و شفافیت نظرات و مرزبندی های جریانات و گرایشات موجود در جنبش کارگری موجب رشد و بالندگی می گردد این امر و هم نظری سیاسی نه تنها بی ایراد است بلکه زودتر از این هم می توانست اتفاق بیفتد اما نکته این هست که با داعیه و شرح وظایفی که برای خود برشمرده اید مغایرت دارد و چگونه می شود در نشریه ای با این جایگاه و وابستگی نظری به ایجاد فضایی دموکراتیک در نشريه برای طرح همه افکار و نظرات چپ و سوسیالیست کمک کرد؟  
بهتر و مناسب تر البته آن بود که از همان ابتدا مسیر نشریه خود را تبلیغ و ترویج نظرات مازیار رازی و گرایش مارکسیست های انقلابی در جنبش کارگری اعلام می نمودید تا زودتر و بیشتر موجب شفافیت مباحث مطروحه و رشد جنبش کارگری می شدید.  
نظرات شما در مورد ایجاد هسته های مخفی و نفی و زیر سوال بردن فعالیتهای علنی و نیمه علنی تشکلهای صنفی و مدنی‌ و اکتیویستهای آن و نگاه شما به شکل ایجاد حزب از طریق هسته های مخفی ) که دقیقا الگوبرداری مازیار رازی است از سال‌های ۱۸۹۹ روسیه در شرایط آغاز تسلط سرمایه داری که سوسیال دمکراسی روسیه به شکل محافل کارگری پراکنده و گرایشات چپ در مرحله جنینی بود و نشریه ایسکرا با ابتکار لنین نقش اتحاد نظری و پیوستن این محافل متشتت و تشکیل حزب را ایفا نمود که اساسا با شرایط امروز ایران متفاوت است ( و رد احزاب کمونیست و کار‌گری فعال به قول شما " چند ده نفره که از بالای سرطبقه کارگر درخارج کشور "ایجاد شده اند ، تحلیل شما به جنبش اخیر و شرایط و اعتلای انقلابی جامعه و منشور مطالبات حداقلی تشکلها و اینکه ازمردم معترض عقب تر است با نظرات مازیار رازی ) دو گام به پس است) مطابقت دارد.

انتشار مقاله " هدف از انتشار نشریه کارگری ....." ازمازیار رازی و اینکه وی با طرح نظر غیرعلمی " کارگر روشنفکر" و " روشنفکر کارگر" با جدا کردن آنان ازطبقه کارگر قادر به درک این نکته اساسی نیست که روشنفکران ( روشنفکر کارگرشده) در واقع به عنوان عناصر آگاه طبقه  کارگر و از طریق دخالتگری و تاثیرگذاری درجنبش کارگری و پراتیک در مبارزه طبقاتی است که هویت یافته و جایگاهی بیرون از جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ندارند و به اعتبار شکل ارگانیک و جنبشی آن، مبارزه و سازماندهی شان هم بطور طبیعی نمی تواند مخفی باشد، موارد برشمرده همه و همه دلالت بر تبلیغ و ترویج نظرات مازیار رازی وگرایش مارکسیستهای انقلابی در نشريه ستیز دارد که البته ایرادی درنزدیکی و این هم نظریهای سیاسی نیست فقط باید به ادعاهای پیشین شما در نشریه برای ایجاد جبهه واحد چپ و محلی برای طرح نظرات مختلف سوسیالیست ها هر چه سریع تر، بطور صریح و شفاف پایان داد.

از همه نکات مورد بحثی که بر شمردید اکنون مایلیم به دو نکته بپردازیم:

در جوابیه تان می نویسید " فضای آکتیویستی کارگری و چپ مسدود و ناکارآمد است."

و نیز در ص ۱۲ ش ۴ نشریه ستیز:

"این مسلم است که طی شش ماه اخیر بسیاری عقاید و روش‌ها و فرم‌های تشکل سازی و فعالیت اکتیویستی و تسهیلگری و...

مهر کهنگی خوردند و بسیاری نیروهای نو در فضای جامعه رها شدند."

و باز در ص ۹ نشریه ۴ ستیز:

" به نظر می‌رسد مردم معترض در خیابان‌ها و کارگران مبارز در کارخانه ها چند مرحله از این منشور و از روش‌ها و عقاید امضاکنندگان آن ) که طی سالها فعاليت علنی و نیمه علنی در سبک خاصی از مبارزه اکتیویستی به آن خو گرفته اند) جلوتر رفته اند"

و باز در همان ص و همان ش:

"شاید برخی تصور کنند که این به دلیل محدودیت های این فعالان باشد که در داخل کشور زندگی می کنند اما به نظر ما این بیشتر نشان دهنده ناکارامدی روشهای علنی گرایانه است همانطور که از دی ۹۶ مردم در مبارزات خود از این روش‌ها عبور کردند."  
فعلا با این نظر (که نظر مازیار رازی هم هست) که منشور چند مرحله از مردم معترض عقب تر است، کاری نداریم و به این نکته توجه می کنیم که نوع و شیوه و روش فعالیت‌های علنی و نیمه علنی امضاکنندگان منشور (تشکلهای صنفی و مدنی‌ ( را زیر سوال برده و در مقابل آن هسته های مخفی را تبلیغ می کنید این نکته روشن و بدیهی است که کار مخفی و کار علنی و نیمه علنی در مقابل هم قرار ندارند و پذیرش یکی به منزله نفی دیگری نیست هم اکنون در شرایط انقلابی و جنبش " زن زندگی آزادی" صدها گروه، هسته و کمیته های مخفی ایجاد گردیده که به عنوان آلترناتيوی برای پیشرفت انقلاب و برقراری قدرت دوگانه فعاليت مي نمايند.

شما در سرمقاله ش ۴ نشریه دلیل " ناکارامدی روشهای علنی گرایانه" را جمعیت چندصدنفره در خیزش عنوان می کنید که البته نیازی نبود نقش زندان و شکنجه و سرکوب بی رحمانه حکومت در برپایی تظاهرات موضعی و چند صد نفره و محله محور را نادیده بگیرید تا بدین گونه نیاز به تشکیل هسته های مخفی به منظور تشکیل حزب و هدایت مبارزات کارگری را تجویز کنید اما ببینیم این بحث چقدر درست است؟ و ریشه آن درکجاست؟

براستی معنای ناکارامدی روشهای علنی گرایانه چیست؟ امروز در ستون فقرات جامعه در بستر مبارزات اجتماعی مردم و ظهور جنبشهای اجتماعی مختلف از قبیل کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان... و مبارزات غرورانگیز آنان شاهد عروج رهبران و اکتیویستهایی علنی و شناخته شده ای مانند محمود صالحی، اسماعیل بخشی، علی نجاتی، رضا شهابی ، جعفر عظیم زاده، اسماعیل عبدی، محمد حبیبی، رسول بداغی، بهشتی لنگرودی و... هستیم که در دل مبارزات و در کوران آن پخته و آبدیده شده و بدین سبب سهمی بی بدیل در سازمان‌دهی این اعتراضات دارند فعالین و اکتیویستهای با نام و نشانی که در هر کوی و برزن با شناختی که کارگران و معلمان از آنها دارند قادرند در صف اول هر اعتصاب و اعتراضی روی چهارپایه ها روند و برایشان از غم نان و بیکاری و معیشت و دستمزد های عقب افتاده و بی حقوقی سخن بگویند و علیرغم تهدید و تعقیب و زندان و شکنجه همچنان مطالبات آنها را پیگیری نمایند.

رفقای ما شاید به خاطر جوانی است که قادر نیستند مسیر بلندی را که چپ و طبقه کارگر ایران حداقل در شش دهه اخیر پیموده و پیشرویهای آن را در عرصه های نظری و عملی درک کنند. چپ امروز، پله پله با نقد عمیق انواع و اقسام کمونیسم های بورژوایی و خرده بورژوایی از نوع حزب توده، مشی چریکی فدائیان، چپ اردوگاهی وضدامپریالیست و پوپولیسم حاکم بر خط سه در مقطع انقلاب ۵۷ و ... به کمونیسمی رسیده که از نظر اجتماعی رویکرد و اتکای خود را بر طبقه کارگر بنا نموده و نگاه غیرعلمی و ایدئولوژیک خود را به کمونيسم مارکسی و کارگری مبدل نموده است، امروز چپ کارگری ایران از فرض ها و دگم های ذهنی گذشته خود و از نرمهای منسوخ آن دوران نظیر رویزیونیسم و اپورتونیسم و خط کشی های بین طبقات فاصله گرفته و با تحلیلی دقیق و علمی به نگاه جنبشی و نقش تاریخ ساز توده ها در جنبشهای اجتماعی رسیده و این چنین است که جنبش های کارگری، زنان ، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، اتنیکی...  در انقلاب ایران بواقع نقشی بی بدیل ایفا نموده و ستون فقرات تغییرات و تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهند و اعتراضات و اعتصابات وسیع کارگری درسالهای اخیر در هفت تپه، اتوبوسرانی واحد، هپکو، فولاد اهواز، کارگران پروژه ای شرکت نفت وگاز، کامیون‌داران و.... اعتراضات و حضور گسترده معلمان و بازنشستگان در سراسر کشور درتمام طول سال بخوبی پرده از چهره این غول خفته برمیدارد و اگر براستی قرار است انقلاب اجتماعی ایران به نتایجی درخور و ملموس برسد حضور این جنبشهای اجتماعی قدرتمند در خیابان و اتحاد سازمانیافته آنان همچنان تنها راه حل ممکن و تعیین کننده است.

هم اکنون اعتصاب کارگران هفت تپه پیرامون مطالبات خود و نیز در اعتراض به افزایش حقارت آمیز حداقل دستمزد گواه قابلیت و توانایی این قدرت تعیین کننده است که اگر می‌توانست به اتحاد مبارزاتی و سازمانی خود جامه عمل می پوشید و در جنبش و انقلاب ۱۴۰۱ حضور سازمان‌یافته تری داشت سرنوشت انقلاب ژینا را به نفع طبقات فرودست جامعه رقم می زد امری که اکنون کتمان ناپذیر است تعیین کنندگی این جنبشهای وسیع اجتماعی و اتحاد آنها حول برنامه سیاسی و سوسیالیستی در جامعه ایران است.

اگر بپذیریم که موتور محرکه تغییرات و تحولات در جامعه، جنبشهای اجتماعی هستند که از طریق تشکلهای صنفی و مدنی‌ سازماندهی می گردند نوع فعالیت توده ای این سازمان‌ها خودبخود ماهیتی علنی دارد و درجلوی چشم جامعه اتفاق می افتد و این سازمان‌ها در مسیر مبارزه بخاطر مطالبات و خواست‌های خویش، رهبران و اکتیویستها و فعالین خود را به جامعه معرفی میکند و چپ سیاسی و اجتماعی نیز تنها از همین مسیر است که میتواند به وزنه ای سنگین در معادلات جامعه و کسب قدرت سیاسی تبدیل گردد زیرا فعاليت سياسى چیزی نیست جز ارتباط گرفتن با توده های مردم، سخن گفتن، قانع کردن و سازمان دادن آنان برای مبارزه ای متحدانه برای تحولات و تغییرات اجتماعی و این فعالیتها نیز بايد علنى، وسيع و جلوى چشم مردم اتفاق بیافتد.

در واقع وزن انقلاب بر دوش این جنبشهای اجتماعی نیرومند می باشد و واضح است که این جنبشها را نمی توان در قالب هسته های مخفی جای داد و مخفی کردن و به محاق بردن این جنبشها که اساسا ماهیتی علنی دارند، مانند به شیشه کردن غول است.  
يک نمونه از این کانون قدرت در جامعه، ارائه منشور مطالبات حداقلی تشکلهای صنفی و مدنی‌ است که بر اساس اتحاد عمل ۲۰ تشکل صنفی و مدنی صورت گرفته است و درحال حاضر تمام آلترناتیوهای بورژوایی جامعه را درجنگ قدرت اجتماعی به مصاف طلبیده است ، کمونيسم سیاسی امروز ایران بخوبی درمی یابد که تنها پراتیک موثر اجتماعی ، حمایت و دخالتگری و تاثیرگذاری در همین جنبشهای اجتماعی است.

بحث بر سر اين نيست که کمونیستها نبايد کميته ها و هسته های مخفی و شالوده محکم زير زمينى داشته باشند که بتواند درهر

شرايطى فعاليت کنند و نمی توان کتمان نمود که بخشی از مبارزه سياسى کمونیستها و تشکیلات حزبی و سازمانی آنان در جامعه ای مانند ایران با توجه به اختناق و دیکتاتوری و نقش سرکوب همواره مخفی است ، هم اکنون نیز در پی انقلاب اخیر زن زندگی آزادی شاهد شکل گیری دهها و صدها تشکل ، هسته و گروه مخفی بین جوانان ، دانشجویان ، کارگران و.....در محیط های کار و زندگی هستیم اما می بایست بین کار سیاسی حزبی مخفی و مبارزات جنبشهای اجتماعی و مطالباتی علنی،  تلفیقی مناسب و کارساز برقرار سازد.

سازمان دادن کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان در تشکلهای صنفی و مدنی مانند اتحادیه ها، سندیکاها، شوراها، مجامع عمومی... توسط فعالین و اکتیویستها و رهبری انان برای نیل به مطالبات و درخواستهایشان در کوران مبارزات اساسا ماهیت و مکانیسمی علنی دارد و به شکل مخفی امکان پذیر نیست کمونیستها بايد صدها چهره واقعی و علنى، دارای هویت و شناخته شده داشته باشد که بتواند مشخصا اهداف کمونیستی  را بیان کند، برای گرفتن قدرت و الغای مالکيت خصوصى و نظام کارمزدى و جامه عمل پوشاندن این آرمانها بايد عده کثيرى از انسانها و چهره های سياسى صاحب نفوذ، خود را جلوى چشم جامعه قرار دهند و از بى چهرگى و درحاشيه زيستن پرهیز نمایند.

اگرچه کمونیستها طی سالیان گذشته در سازمانهای خود همواره بطور سنتی به شکل مخفی و غیبی فعاليت نموده اند اما تبديل کردن فعالین و مبارزین به افراد بی چهره و بی اسم و رسم و با حروف اختصاری و سلب هويت از آنان کار کمونيسم سیاسی امروز نیست.

اما نکته بحث انگیز دیگر مورد اتحاد است:

- در صفحه ۸ شماره ۴ نشریه ستیز می نویسید:

"نیاز به اتحادی گسترده بین نیروهای مختلف سوسیالیست و ملی گرا و لیبرال یک نیاز واقعی و ضروری است.  و  "از این جهت این منشور گامی مثبت بوده و توانسته نیروهای لیبرال و ملی گرا و چپ را تا حدودی و در بخشهایی به هم نزدیک کرده"   
این نکته البته ثابت گردیده که پیروزی هر انقلابی درگرو همگانی شدن آن و شرکت بخش وسیعی از توده های مردم به خاطر مطالبات و اهداف مشترک می باشد و به یک معنا شرکت آگاهانه اکثریت عظیم اهالی کشور برای پیروزی انقلاب یک امر لازم و ضروری است ولی این همگانی بودن مربوط به حضور توده های مردم در انقلاب و ایجاد اتحادی واقعی و توده ای حول درخواستها و مطالبات مشترک ) حتی در بین طبقات مختلف) نظیر دموکراسی، سکولاریسم، حجاب و آزادی زنان، معیشت و نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی، مسائل ملی و اتنیکی می باشد.

البته در شرایطی دیگر و در مقاطع خاصی نظیر جنگها،  اشغال، زلزله و سناریو های سیاه این اتحادعمل ها می تواتد و باید اتفاق بیافتد و کمونیستها هرگز از چنین اتحادعمل هایی در راه منافع طبقه کارگر نهراسیده اند و هر زمان هم ضرورت داشت در این اتحاد عمل ها حاضر و متعهد گردیده اند.

اما آنچه شما می‌گوئید و درک شما با اینگونه اتحادعمل های اصولی ) با جریانات سیاسی راست و بورژوایی) متفاوت است و اساسا یک تلقی غیر اجتماعی و غیر سیاسی است. اتحاد عمل مورد نظر شما  با احزاب ، اندیشه ها و سنت‌های نظری است به جای اتحاد با جنبشهای اجتماعی فعال در جامعه

در ص ۱ ش ۴ نشریه لیبرالیسم را اینگونه تعریف می کنید:

”لیبرالیسم نوعی اندیشه است که از نظر ما محدودیت‌های بسیاری در پاسخگویی به مشکلات انسان معاصر دارد اما در میان لیبرالها انسانهای مبارز و وطن دوست و صادق با افکار پیشرو کم نیستند که می توان در راه آزادی کشور از استبداد و برقراری حداقلهای دموکراتیک با آنها همکاری کرد."

 و به این میگوئید تحلیل علمی و مارکسیستی!! بجای اتحاد جنبشها و اقشار اجتماعی جامعه در میان ملی گراها و لیبرالها دنبال آدمهای صادق و وطن پرست می گردید و بیاد نداریم در چپ ، هیچ مقطعی ، هیچ جریان و گرایشی اینگونه سخن گفته و دنبال اتحاد بوده باشد.

البته باید توجه کرد که ملی گرا و لیبرال در جامعه ایران چه وضعیت و نقشی دارد؟

برای ملی گراها اولین اصلی که برایشان مقدس است و خود را برایش پاره می کنند عظمت و یکپارچگی ایران و تمامیت ارضی است و در این زمینه هر مطالبه و حق طلبی را در زمینه حقوق اتنیکی و قومیتی در گوشه کنار ایران تحت عنوان تجزیه طلبی سرکوب می کنند چگونه در شرایط کثیرالمله بودن جامعه ایران و وجود مشکلات ملی و قومیتی در کردستان، آذربایجان، بلوچستان و خوزستان و... چنین اتحاد عملی جواب می‌دهد و آیا اصلا عقلانی است؟

یا در زمینه اتحاد با لیبرالها دقیقا باید مشخص کنید کدام بخش از بورژوازی ایران مدنظر شما برای اتحاد است؟ آیا ما در ایران اصلا پدیده ای به نام بورزوازی لیبرال داریم؟ آیا بورژوازی که در طول ۱۳۰ سال اخیر هنوز نتوانسته مذهب را نقد کند لیبرال است؟ و با اتحاد احتمالی با بورژوازی لیبرال ایران به چه دستاوردی می رسید؟

بر اساس تحلیل شما از شرایط جامعه که مردم معترض را جلوتر از منشور مطالبات حداقلی ارزیابی می کنید ) و مازیار رازی و همفکرانش موقعیت انقلابی را مطرح می کنند) و مسئله سرنگونی حکومت و کسب قدرت سیاسی باز شده، چنین اتحادی با ملی گراها و لیبرالها چه ضرورتی دارد؟ و در شرایطی که اکنون با دو استراتژی متفاوت ) راست و چپ) برای پیشبرد انقلاب و کسب قدرت سیاسی مواجه هستیم و اگر می پذیریم که بورژوازی در جامعه ایران  تاریخا در وضعیتی نیست که مطالبات دموکراتیک جامعه و انقلاب را از قبیل سکولاریسم، دموکراسی و آزادیهای زنان و... را محقق سازد و طبقه کارگر و نماینده سیاسی آن کمونیستها موظفند و می‌توانند با به دست گرفتن رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی این مطالبات دموکراتیک را برقرار سازد.

آنگاه این نیروی چپ چرا و به چه دلیل و منطقی می بایست با لیبرالها و ملی گراها متحد شود؟ البته اگر اتحاد در مقیاس اجتماعی و توده ای و بر اساس جنبش‌های موجود مدنظر است ) یعنی جنبشهای سکولاریستی که علیه اسلام سیاسی و دخالت مذهب در امور سیاسی و قضایی و یا جنبشهای دموکراسی طلبانه که علیه دیکتاتوری برای آزادیهای سیاسی و اجتماعی و یا جنبشهای زنان که علیه آپارتاید جنسیتی و یا جنبشهای اتنیکی و قومیتی که برای حق تعیین سرنوشت مبارزه می کنند) این البته امر درستی است و باید صورت گیرد اما اتحاد با احزاب و سنت‌ها و نظریه های سیاسی چرا باید اتفاق بیافتد؟ و برفرض محال اگر صورت پذیرد آیا نیروهای چپ و سوسیالیستی که به قول شما وحدت و انسجام سازمانی و حزب سیاسی خود را هنوز شکل نداده اند  " و در نهایت حزب کمونیست چند ده نفره در خارج کشور دارند" خواهند توانست رهبری چنین اتحاد عملی برای انقلاب سوسیالیستی را بدست گیرند؟

بهرصورت سعی کردیم در چند جنبه نحوه برخورد نامناسب به نقدهای مخالف و تبلیغ نظرات مازیار رازی و رد داعیه انتشار نظرات و خطوط مختلف و ایجاد جبهه واحد چپ و سوسیالیست و فرموله کردن هسته های مخفی و رد کارهای علنی تشکلهای صنفی و مدنی‌ و نیز اتحاد با ملی گراها و لیبرالها را مورد بررسی قرار دهیم البته نشریه موارد دیگر ی هم دارد که در این مختصر نمی گنجد.

امیدواریم دست اندرکاران نشریه ضمن برخورد مناسب با انواع نقدها و اصلاح این روش‌ها به مسیر درست مبارزه نظری و کمک به جنبش کارگری برگردند و ضمن تشریح و تبلیغ نظرات سیاسی خود )که البته حق شان است) از این ادعا که نشریه محلی برای ارائه نظرات مختلف است دست بردارند در این مسیر صمیمانه برایشان آرزوی موفقیت می کنیم.

**اردوان راد**